

انحلال طلبی - بخش دوم - ثقل سیاسی یا آلترناتیو حکومت ولایی

گفتم که نوری علا با اعلام "انحلال طلبی" بدرستی با "اصلاح طلبی" مرز می کشد. با اینکار او مجبور است که از بخشی از نیروهای موجود در صحنه سیاسی ایران دور شده و به بخشی دیگر نزدیک گردد. در این راستا او با گذار از "جنبش سبز" به "حیطه براندازی"، خود را با یک آرایش نیرویی جدید مواجه می بیند. چپ مارکسیستی سرنگونی طلب، مجاهدین خلق و نیروهای حول و حوششان و نهایتاً سلطنت طلبان برانداز! یا بقول خودش دگرگونه خواهان! با نیروی اولی چندان نمی توان کاری کرد! جدای از اختلافات عمیق تئوریک فیما بین، آنها از دید او نه پایه اجتماعی دندانگیری داشته، نه متکی به یک "ثقل سیاسی" سازمانیافته و قابل محاسبه بوده و نه تا حالا نشان داده اند که از حداقل آمادگی برای ائتلاف و پایین آمدن از موضع برج عاج نشینی و آلوده دامنی احتمالی! برخوردار بوده اند. نوری علا با این چپ هیچ زبان مشترکی ندارد.

بهترین شق برای او نزدیکی به مجاهدین و شورای ملی مقاومتشان است. در اینجا هم جدای از اختلاف اساسی او با مجاهدین برسرمقوله سرنگونی قهرآمیز رژیم و نیروی تغییر، یک مشکل عمده و لاینحل نیز موجود است و آن تعادل قوای شکنده ای است که بر آلترناتیو مجاهدین حاکم است. مشکلی که تنها اختصاص به او نیز ندارد. اینکه در فلان نشست میان دوره ای شورا که با افتخار هم از تلویزیون مجاهدین پخش می شود، همه اعضا گوش تا گوش نشسته و بجای بحثهای جدی در رابطه با مسائل جنبش و آینده انقلاب، تنها به به به و چه چه قدرت نماییهای مجاهدین می نشینند، فقط بخاطر کوچک بودن آنان نیست، زیاده تر از آن حاصل جبری تعادل قوای موجود در درون شورا هست. نوری علا اینها را خوب می داند. اینرا هم می داند که مجاهدین اهل "سهم دادن" به کسی نیستند. او خوب می فهمد که ائتلاف سیاسی با مجاهدین، در عمل و در عالم واقع یعنی دنباله روی از قدرت مجاهدین. چرا که با قدرت تنها زمانی می توان تعامل کرد که خود نیز "ثقل قدرت" بود.

اما مشکل دیگر این است که در حیطه جدید یعنی "حیطه براندازی"، مجاهدین را نادیده هم نمی توان گرفت. از طرف دیگر تا آنجا که به طرف شورای ملی مقاومت برمی گردد، تفاوت تئوریک فاحشی با آنچه که او مبلغ آن است ندارد. حتی او مجاهدین و شورای ملی مقاومتشان را به مثابه یک "آلترناتیو منظم و کارکرده" نیز به رسمیت می شناسد. او خود در این رابطه این "نکته مهم" را در رابطه با مجاهدین و آلترناتیو بقول او "منظم و کارکرده اشان" اینگونه با خواننده خود در میان می گذارد:

"در انجا (اینجا) لازم است نکته مهمی را با شما در میان بگذارم و آن اینکه در این زمینه و در صفوف اپوزیسیون ما چنین «آلترناتیو» منظم و کارکرده ای را در قالب سازمان مجاهدین خلق و شورای مقاومتش دارا هستیم، با این ملاحظه که آلترناتیو مزبور به لحاظ ایدئولوژیک بودن نمی تواند در صفوف اپوزیسیون دموکرات و سکولار قرار بگیرد و در نتیجه، از گسترده (گستره) سخنان کنونی من بیرون می ایستد اکنون اپوزیسیون سکولار و غیر ایدئولوژیک حکومت اسلامی، بیش از همیشه ناگزیر است برای نشستن بر پشت فرمان ماشین دولت دست به آلترناتیو سازی زند آنگاه سازندگان و اعضاء چنان تشکیلی بر ارضی خواهند توانست بر اساس مصالح و منافع مردم کشور کسی را هم بعنوان چهره شاخص و رهبر جنبش سکولار پیدا کنند و بر صدر بنشانند.

تأملی بر مقوله "آلترناتیو سازی"، تاکیدات و پراگماتیکها از من است

این معضل یعنی اقدام او به آلترناتیو سازی در عین اعترافش به وجود "یک آلترناتیو منظم و کارکرده" در صحنه، وی را اکیدا مجبور به مغلطه گویی می کند. او به شیوه ای کاملاً دمکراتیک! با زور بر زبان مجاهدین و همه اعضای غیرمذهبی شورا می گذارد که همگی آنها خواهان یک حکومت مذهبی دیگر هستند. اگر او می گفت که مجاهدین دروغ می گویند و در اعلام چند صد باره اشان مبنی بر اینکه خواهان یک حکومت سکولار و جدایی دین از دولت هستند، صادق نیستند، برای من قابل فهم ترمی بود تا اینکه حرف در دهانشان بگذارد که الا و بلا آنها حکومت مذهبی دیگری می خواهند. معضل فوق خود را در مقاله دیگرش هم اینگونه نشان می دهد:

"یک نیروی مذهبی که خواهان برقراری حکومتی مذهبی دیگر باشد نمی تواند آلترناتیو حکومت اسلامی فعلی محسوب شود حتی اگر توپ و تانک و مسلسل و ارتش مجهز داشته باشد. در اینجا قرار است یک نیروی مذهبی «جانشین» یک نیروی مذهبی دیگر شود. اما آلترناتیوی که در برابر یک حکومت مذهبی قد علم می کند لزوماً یک حکومت «سکولار» است؛ یعنی خواستار آن است که شرایع مذاهب را کلاً از حوزه حکومت خارج کند."

در چند و چون آلترناتیو"، تاکیدات همه جا از من است

بسیار واضح است که منظور نوری علا از "نیروی مذهبی مسلح به توپ و تانک و ارتش مجهز" جریانی جز مجاهدین نیست. در اینجا او باز هم آگاهانه طرف شورا را با مجاهدین یکی میگیرد. اینطور نیست که او نداند شورای ملی مقاومت بر اساس مصوبات خود تا آنجا که به سکولاریسم مورد حمایت جناب ایشان برمی گردد، یک نهاد سکولار و معتقد به جدایی دین از دولت هست. معنای این حرف این است که یک آدم غیرمذهبی و لائیک و معتقد به سکولاریسم نوین هم می تواند عضو شورا باشد ولی همین آدم را حتی اگر خیلی بزرگ و با ارزش هم باشد حتماً به عضویت مجاهدین قبول نخواهند کرد. به همین سادگی! ممکن است او مثل خیلی های دیگر بگوید که ای آقا شورا که همان مجاهدین است. اگر دردی به تخته بخورد، این نه شورا که مجاهدینند که به حاکمیت می رسند. اینجا هم من می گویم که حتی اگر اینگونه هم باشد که او می گوید با اینحال باز هم در پهنه تئوریک یعنی همین پهنه ای که بحث ما جریان دارد، این یک مغلطه سیاسی است. یعنی حتی اگر بجای تیتر شورای ملی مقاومت، رک و پوست کنده از عنوان "انجمن هواداران مجاهدین معتقد به جدایی دین از دولت" هم استفاده شده بود باز هم این دو نهاد با هم فرق داشتند. با اینحال نوری علا به این مغلطه گویی نیاز دارد. وگرنه در تئوری کم می آورد. ضمن اینکه ناگفته می گذارد که اگر بواقع سکولاریسم با مذهب قابل جمع نیست که نیست، آیا جمهوری هم نباید که با سلطنت قابل جمع نباشد؟

اما هم من و هم او بخوبی می دانیم که مشکل اصلی در رابطه با آلترناتیو مجاهدین ، مذهبی بودن و "حکومت مذهبی دیگری" خواستن نیست ! از هرکس که این ادعا در رابطه با معضل مذهبی بودن مجاهدین پذیرفتنی باشد ، از آنها که با افتخار خود را به آن جنبش سبزکذایی به رهبری موسوی و کروبی مرتجع متصل کرده بودند ، پذیرفتنی نیست . همان جنبشی که نه فقط قلبا که علنا ، بارها و بارها از زبان خرد و کلان‌شان اعلام کرده بودند که خواهان همان جمهوری اسلامی دوران طلایی امام خمینی‌شان هستند . شترسواری که دولا دولا نمی شود . یعنی نباید که بشود ! آری مشکل بواقع این نیست . مشکل و معضل بسیاری در رابطه با مجاهدین این است که آنها درست یا غلط ، اهل سهم دادن به کسی نیستند . اگر قرار بر سهم دادن هم باشد ، می گویند به هرکس به اندازه مقاومتش درمقابل این رژیم باید داده شود . به همین دلیل هم اسم شورایشان را "شورای ملی مقاومت" گذاشته اند . این مشکل را البته همانگونه که آقای نوری علا بخوبی در جریان آن هست قرارشده که یکی از همین جریانات آلترناتیوساز مرتبط با شخص ایشان با بوجود آوردن یک "شورای ملی" حل کند که دیگر مشکل "مقاومت" را هم نداشته باشد !

حل تناقض ماهوی میان جمهوری و سلطنت با فرمول سکولاریسم

با اینحال نوری علا خوب می داند که در عالم واقع هر آلترناتیوی حول یک محور مشخص شکل می گیرد . محوری که به لحاظ مالی ، نیرویی و شناخته شدگی بین المللی ، کم یا زیاد وزنه ای به حساب آید . در اینجا تنها نیرویی که بجا می ماند ، نیروهای سلطنت مدفون است . این انتخاب البته که درمقطع فعلی بسیار حساب شده هم هست . سلطنت طلبان هم مثل بقیه طیف سیاسی ایرانی از فقر عنصر نظریه پردازی در رنجند . داریوش همایون علیرغم اختلافات بسیار با "شاه جوان" تا حدودی این جای خالی را در میان این طیف پر می ساخت . پس از مرگ او طیف سلطنت که تا دلت بخواهد بوروکرات و تکنوکرات و آریستوکرات دارد با اینحال درحسرت یک فقره تئورسین نظریه پرداز له له می زند . نوری علا تصور می کند که می تواند این خلاء را پر کند . آنطرف تا بخواهی امکانات مالی و نیرویی و رسانه ای و شناخته شدگی بین المللی ولی پراکندگی و فقدان یک چارچوب نظری و مهمتر از همه شاهزاده ای که هیچ چیز برای خود نمی خواهد الا به نان و آب رساندن اطرافیان و البته مردم بی صاحب ایران! و اینطرف تا دلت بخواهد تئوری و تئوری و تئوری ! منتها شیرجه زدن از میانه جمهوری به میانه سلطنت هم البته چندان کار ساده ای نیست . ابتدا به ساکن باید به طرف مقابل مشروعیت داد و بعد به سراغ سفت کردن پایه های نظری ائتلاف جدید و حل تناقض جمهوری با سلطنت رفت . اینجاست که نوری علا چشم را می بندد و عنان قلم را رها می کند :

"اما از نظر من این مرد ، جدا از اینکه پدر و پدر بزرگش پادشاه بوده اند و خود نیز روزگاری بر اساس توصیه اطرافیانش سوگند پادشاهی خورده است، مردی ارزشمند است و این ارزش تا حدی است که او را تبدیل به یک «سرمایه ملی» می کند . او شناخته ترین ایرانی معاصر است، در عقایدی که مستمراً در مورد حکومت و سیاست بیان می کند فردی سکولار دموکرات محسوب می شود، درهای همه مجامع و رسانه های بین المللی بروی او گشوده تر از بقیه است، نسل جوان ایران نمی تواند در میان جمع اپوزیسیون برانداز کنونی نماینده ای بهتر از او برای خود بیابد ؛ نماینده ای که خوش می پوشد و خوش سخن می گوید و در رفتار و کردارش ارزش های امروزی انسان های جهان متمدن مشهود است . در عین حال ، او آنقدر متمدن است که تا به حال نسبت به همه کسانی که به او ناسزا گفته اند ، تهمت ناروا زده اند ، از قول او دروغ گفته اند هرگز پاسخ نگفته است "

"چرا مجتبی واحدی تصمیم گرفته است اینگونه هتاکانه به رضا پهلوی حمله کند؟"

نوری علا این آخری را البته راست می گوید! پاسخگویی که ربطی به دمکراسی ندارد ! آدم دمکرات و متمدن که نباید نسبت به "اتهاماتی که بر او وارد می شود" توضیح دهد و یا "دروغهایی را که به او نسبت می دهند" تکذیب کند . از آن گذشته مهم نیست که این آدم متمدن و سکولار که با فتوای نوری علا "سرمایه ملی" ایران هم اعلام شده است ، روزگاری آنهم نه براساس خواست خود که براساس خواست اطرافیان ، سوگند پادشاهی هم خورده باشد . آنهم به یک قانون اساسی نسبتاً سکولار ! که قوانین کشور را تنها موقعی نافذ می داند که به تأیید پنج نفر مجتهد جامع الشرائط ناقابل رسیده باشند . اینها که اصلاً مهم نیستند ! این هم مهم نیست که بر مبنای همان قانون اساسی مربوطه هم هست که ایشان شاهزاده و پدر و پدر بزرگ محترمشان ! هم شاهنشاه به حساب می آمدند و تنها به همین دلیل هم از شناخته شدگی بین المللی برخوردار بوده و بقول نوری علا ، اصلاً شناخته شده ترین ایرانی معاصر است .

وقتی قرار بر غلوکردن آنهم در لافافه تئوریک باشد دیگر هیچ مرزی به رسمیت شناخته نمی شود . یعنی اینکه مسعود رجوی به کنار ، احمدی نژاد و خامنه ای هم به کنار ، حتی خود خمینی هم که هرکس که با نام ایران هم که آشنا نباشد نام منحوس او را می شناسد ، به لحاظ بین المللی به اندازه تحفه به جامانده از شاهنشاه آریامهر شناخته شده نیست . ، حتی خود شاهنشاه هم ! وایلا ! این مهمل گویی ها همه اش هم شاید آگاهانه نباشد . آدم وقتی زیاد می نویسد و زیادتر بحث می کند ، بعضاً ممکن است زیادی هم حرف بزند ! اصلاً قصد اهانت ندارم . چنین برخوردی از من دورباد ! این موضوع درباره خود من هم می تواند صادق باشد ! بسیاری از دوستان به من انتقاد دارند که کم می نویسم و کمتر مصاحبه می کنم و کمتر تر ! فعالیت نمایان دارم . باورکنید جدای از آنکه بعضی وقتها اصلاً حرفی برای گفتن ندارم ! اما فکر می کنم دلیل عمده اش شاید ترس از همین مهمل گویی باشد ! آری صادقانه می گویم ، من از مهمل بافی می ترسم ! بی خود نیست که از قدیم گفته اند : کم گو و گزیده گو !

نمی خواهم که با رفتن بیشتر در جزئیات سطح بحثم را پایین بکشم ، به همین دلیل هم با یک اشاره کوتاه به همین مقاله جناب نوری علا ، از این مبحث درمی گذرم . می خواهم خود و خواننده را قانع کنم که استفاده از واژه مهمل بافی بواقع اهانت آمیز نبوده است . ببینید که او در رابطه با مفهوم آلترناتیو که خود ابتدا در بالای همین مقاله اش تعریف کرده ، چند سطر بعد چگونه ادامه می دهد . ابتدا نگاهی بیاندازیم به تعریف ویژه او :

"آنگونه که از اسمش پیداست، «آلترناتیو» در معادل فارسی اش به «بديل» نزدیک تر است تا به «جایگزین» یا «جانشین»، چرا که این دو واژه لزوماً نشانگر وجود تقابلی با آنچه که جایگزینش می شوند نیستند. هر ولیعهدی جانشین پدر می شود و هر رئیس جمهوری جانشین رئیس جمهور قبلی .

در واقع، می توان گفت که هر آن جایگزینی و جانشینی ای که فاقد تضاد و تخالف بنیادین با آنچه جانشینی برایش پیدا شده باشند همواره خبر از عادی بودن اوضاع و ضروری نبودن تغییرات بنیادین دارند. در اوضاع آرام و بی تشویش است که امر جانشینی براهتی و طبق پیش بینی ها و برنامه ریزی ها انجام می پذیرد و هیچگونه «بحران جانشینی» هم پیش نمی آید (۲). آلترناتیو اما، در معنای کلامی خود حتی، سر تخالف و تنافر با آنچه های را دارد که قرار است جانشین شان شود. بدینسان، می توان دید که آلترناتیو هم نوعی جانشین است اما این جانشین از جنس و جنم آنکه - یا آنچه - قبلاً وجود داشته و اکنون در معرض تهدید براندازی است نبوده و با آن در تخالف و ضدیتی از نوع مانعاً الجمع بودن است. «روز» آلترناتیو «شب» است چرا که هم در کلیه جهات با آن تفاوت و تضاد دارد، هم جانشین آن می شود، و هم با وجودش موجودیت شب را کلاً نفی می کند."

"در چند و چون آلترناتیو"، تاکیدات از من است

این تعریف ویژه ایشان! کاری ندارم که او جانشین را با جایگزین یکی می گیرد. آنگونه که من میفهمم، جایگزین ترجمه فارسی همان بدیل عربی و آلترناتیو لاتینی است و نه معادل جانشین. جانشینی معادل فارسی نیابت است و با جایگزینی اندکی فرق دارد! باری اینها چندان مهم نیستند! غلطهای املائی و انشایی و بعضاً چاپی! در میان الیت سیاسی ایرانی آنقدر هست که پرداختن به آنها خود یک مبحث کامل و مجزاست. مهم اما تعریف آلترناتیو از دید اوست. او معتقد است که میان دو نهادی که باید جایگزین شوند، تفاوت و تضاد بایستی در ماکسیمم خود باشد. یعنی از دو جنس و دو جنم کاملاً متفاوت باشند. درست مثل رابطه روز و شب! کاری به درستی و غلطی این تعریف ویژه ندارم. تناقضگویی های حیرت انگیز او را نشانه گرفته ام. آنجا که چند سطر بعد اصلاً فراموش می کند که مقاله اش را چطور شروع کرده است. از وادی تعویض رژیم یکر است شیرجه می زند به وادی تغییر دولت آنهم در یک جامعه دمکراتیک:

"از همین آخری شروع کنیم. معمولاً، در شرایط عادی و در جامعه ای دمکراتیک، که حاکمیت و حکومت بر بنیاد قوانین اساسی مبتنی بر حقوق بشر عمل می کنند، هر تشکل سیاسی «وظیفه دارد» که در برابر «دولت نشسته در قدرت» آلترناتیو خاص خویش را ارائه دهد تا مردم بتوانند از بین همه آلترناتیوهای عرضه شده یکی را انتخاب کنند. اما در یک جامعه استبدادی که قدرت در دست جمعی معدود و محدود متمرکز است و هرگونه اعتراض و مخالفتی با سرکوب روبرو می شود دیگر نمیتوان دست به ایجاد آلترناتیوهای مختلفی زد که برانداختن حکومت استبدادی را آماج خود گرفته باشند. این کار قطعاً موجب تفرقه، تکه تکه شدن نیروها، برقراری رقابت بجای همکاری، و ناکام ماندن کار براندازی می شود. در این شرایط لازم است که، برای جلوگیری از چیرگی تفرقه بر جمع سکولار دموکرات های انحلال طلب، آلترناتیو حکومت اسلامی برخاسته از ائتلاف وسیع نیروهانی باشد که برای برانداختن این «حکومت» متفق القول اند و نوعی بدیل را برای جانشین ساختن حکومت فعلی از میان خود بر می سازند."

همانجا، در چند و چون آلترناتیو، تاکیدات همه جا از من است

شاید درست این باشد که با یک "بدون شرح" مفید و مختصر از کنار این شاهکار قلمی بگذرم. آیا باز هم کسی هست که به واژه مهمل گویی و مهمل بافی معترض باشد؟ ترجمه فارسی جملات بالا این است که مبتنی بر تعریف ویژه چند سطر پیش جناب نوری علا، اپوزیسیون در جوامع دمکراتیک، و وظیفه دارد، آلترناتیو "دولت نشسته در حاکمیت" را ارائه دهد. یعنی ارائه جایگزین سرپا متفاوت و متضاد با "دولت نشسته در حاکمیت". تماماً از جنس و جنمی دیگر! مثل روز و شب. یعنی اگر بخواهم جملاب بالا را به فارسی دری ترجمه کنم به این معناست که اگر "دولت نشسته در حاکمیت" سکولار بود، اپوزیسیون وظیفه دارد یک آلترناتیو مذهبی ارائه دهد و یا برعکس! مثلاً در همین آلمان اگر حزب دمکرات مسیحی در حاکمیت! است و از جنس و جنم سرمایه داری است، آلترناتیوی که حزب سوسیال دمکرات فی المثل وظیفه دارد که اراده کند حتماً باید از جنس و جنم سوسیالیستی باشد! وگرنه یا حزب مربوطه به وظایف دمکراتیک خود عمل نکرده و یا آن چیزی که ارائه می دهد نامش دیگر آلترناتیو نیست. آیا فهم این موضوع ساده و پیش پا افتاده برای یک تنوریسین سخت است که آنچه اپوزیسیون در جوامع دمکراتیک ارائه می دهد، "برنامه" هست و نه آلترناتیو! اما مبادا کسی فکر کند که نوری علا تعریف چند سطر پیش خود از آلترناتیو را همینطور زیرسبیلی رد کرده و یا بخاطر کبرسن فراموش کرده است، نه، نه! او در اینجا به یکباره یک تعریف بدیع تر ارائه می دهد که درست ببرد همین تکه از بحث می خورد. اینجا دیگر تفاوت در این است که در جوامع دمکراتیک می توان چند آلترناتیو داشت ولی در مقابله با یک رژیم استبدادی و بخاطر جلوگیری از "چیرگی تفرقه بر جمع سکولار دموکرات های انحلال طلب" فقط یک آلترناتیو. جل الخالق!

اینجاست که یکباره ممکن است این برداشت به ذهن آدم نه چندان خوش باوری همچو من بزند که نکند "انحلال طلبی" فراتر از آنکه یک گفتمان سیاسی بوده باشد، بیشتر به یک بندبازی سیاسی میان "سرنگونی طلبی" و "اصلاح طلبی" شباهت داشته باشد. شاید هم در یک تلقی بسیار خوش بینانه تر، توهم پل زدن میان بخشهای گوناگون "جبهه براندازی" باشد. هرچه هست گفتمان انحلال طلبی به تعبیر شخص ایشان بیش از آنکه ناظر بر نفس خود تغییر باشد، گفتمان مسلط "پس از تغییر" است. هیچ مسئولیتی در قبال خود تغییر متوجه بدیل سکولار دمکرات نیست. تنها مسئولیتی که تا پیش از تغییر به رسمیت شناخته می شود، از میان بردن "تفرقه بر جمع سکولار دموکرات های انحلال طلب" است. باقی کار یعنی روند سرکار آمدن "آلترناتیو سکولار دموکرات انحلال طلب" دیگر حتماً مسئولیت امدادهای غیبی است. به همین دلیل هم هست که بدیل سر هم بندی شده ما قرار نیست که اساساً وارد مقولات کم اهمیتتری چون سازماندهی جنبشهای بالقوه اجتماعی و بخشهای رادیکالتر مردم ایران به منظور تصاحب قدرت سیاسی از یابین بشود. اینها مگر اصلاً جزء وظایف آلترناتیو هست؟ درگیر شدن با این مقولات پیش پا افتاده! نه متمدانه است و نه اصلاً در شان آلترناتیو انحلال طلب.

ویژگی اساسی بدیل انحلال طلب نه در توانایی آن در از جا کردن آن قدرتی است که قرار است برجای آن بنشیند که تنها در تفاوتهای ماهوی آن است. یعنی اینکه بحث چگونگی قرار گرفتن بدیل سکولار بجای حکومت دینی تماماً فرع بر ضرورت وجودی تفاوتی بنیادین در ماهیتهاست. اما این ابداً به معنای آن نیست که بدیل سکولار و متولی آن هیچ تصویری از چگونگی استقرار خود در تهران نداشته باشد. نه، نه نوری علا پیچیده تر از آن است که این مقوله کلیدی را وارد محاسبات خود نکرده باشد! دقت کنید:

" **آلترناتیو قدرت را در آماج خود می گیرد، جریان انحلال و براندازی رژیم نشسته در قدرت را هدایت می کند و اگر موفق شد در پی فروپاشی رژیم کهنه مدیریت جریان آماده سازی کشور برای یک سلسله انتخابات آزاد بمنظور ایجاد ساختارهای جدید حکومتی را هدایت می کند .** "

همانجا ، در چند و چون آلترناتیو

مفهوم هست ؟ اینجا آلترناتیو باید "جریان انحلال و براندازی رژیم نشسته در قدرت را هدایت کند". بعد چه می شود ؟ بعد اگر در هدایت موفق شد رژیم هم وارد پروسه فروپاشی می شود و خودش خودش را منحل می کند و آنگاه آلترناتیو سکولار بجای آن می نشیند . اینکه بفرض فروپاشی خود بخودی رژیم ، تکلیف کانونهای متعدد قدرت مسلح در جامعه امثال نیروی بسیج و سپاه و وزارت اطلاعات و ائمه جمعه نقاط مختلف مملکت اسلامی و لباس شخصی ها و ... از یک طرف و نیروهای مسلح متعلق به جریانهای قومی مثل جنداله و پژاک و حزب دمکرات و کومله و ... از طرف دیگر چه می شود معلوم نیست . از همه مهمتر مجاهدین خلق هم حتما در آنصورت تنها به نظاره پروسه فروپاشی رژیم بسنده خواهند کرد و بدون دست زدن به سپاه و سفید ، در انتظار ورود آلترناتیو سکولار - دمکرات به میهن خواهند نشست ! اما باز هم تصور نکنید که نوری علا برای این معضل هم راه حلی ندارد . او حتما می داند که بدنبال فروپاشی هر قدرتی ، چه قدرت دولتی و چه قدرت جهانی و منطقه ای ، اولین چیزی که بوجود می آید "خلاء قدرت" هست . خلاء قدرت را نیز تنها با قدرت می توان پر کرد و نه با تئوری ! بنابراین "آلترناتیو" باید در وحله اول متکی به چنین قدرتی در صحنه ای باشد وگرنه کانونهای دیگر قدرت می زنند و می برند . در اینجاست که او آس خود را در مقابل چشمان حیرت زده تماشاگرانش به یکباره بر روی میز می کوبد :

" اگر در این مرحله کسی به ما بگوید که کارمان بی فایده است چرا که رژیم جمهوری اسلام مادر و زاینده این مشکلات و گرفتاریهاست و تا این رژیم را بر نیاندازیم نمی توانیم مشکلی را حل کنیم، تنها کافی است تا از خود و او - هر دو - بپرسیم که گیرم دری به تخته خورد و این رژیم در آستانه انحلال قرار گرفت ؛ آنوقت چه می شود ؟ چه کس و کسانی آماده اند تا دولت جدید را تشکیل دهند ؟ برنامه هاشان چیست ؟ چگونه می خواهند این برنامه ها را اجرایی کنند ؟ آدمهایی که مدیریت امور را به دست خواهند گرفت چه کسانی هستند ؟ چقدر می شود به آنها اعتماد کرد ؟ چقدر در کاری که برعهده می گیرند اطلاع و تخصص و مهارت دارند ؟ "

روشن شد ؟ قرار است دری به تخته بخورد و رژیم در آستانه انحلال قرار بگیرد ! این تمامی داستان است . خوب این چه دخلی به نظریه پردازی و گفتمان سازی دارد ؟ او اگر این حرف را بدون وارد شدن به وادی تئوریک بیان می کرد ، حرفش برای من یکی منطقی بود ! راست می گوید ، اگر رژیم به هر دلیلی در عالم فرض ، خودش خودش را منحل کرد و یا اینکه با یک تهاجم نظامی خارجی منحل شد ! آنوقت چه می شود ؟ منطقی است که باید آدمهایی باشند که مدیر و متخصص و قابل اعتماد (برای کی ؟ مهم نیست) باشند تا به جای "دولت" منحله بنشینند و یا نشانده شوند . از همین حالا هم شروع به جلب اعتماد آن قدرتی باید کرد که قرار است در را به تخته بزند ! حرف درستی است ! ولی این که دیگر نیاز به گفتمان سازی ندارد . گفتمان را زمانی می سازند که قرار باشد قدرت سیاسی را با اتکاء به بخشهایی از مردم ، خود تصاحب کرد . گفتمان را زمانی می سازند که قرار باشد جامعه را از سمتی که فلش گفتمان مسلط نشانده رفته است منحرف کرد . گفتمان را زمانی می سازند که قرار باشد گفتمان دیگری را از صحنه سیاست به حاشیه راند .

آن کدام گفتمان است که باید از صحنه به حاشیه رانده شود ؟ "گفتمان اصلاحات" یا "گفتمان سرنگونی" ؟ و یا هردوی آنها ؟ اما گفتمان سازی کار چندان ساده ای نیست . همانگونه که نظریه پردازی هم . "نظر" را هر آدم دویایی می تواند بدهد ، بخصوص اگر از تیره ایرانیانی باشد که هنر نزد آنان است و بس ! هیچکس هم خر آنان را نمی گیرد که چرا نظرشان اصلا ربطی به واقعیت مستقل از ذهن نداشته است . اما "نظریه" که اینگونه نیست ! اولین و ساده ترین ویژگی آن عدم تناقض درونی آن است . اولین تناقض جدی ، کل "دستگاه" را به زیر علامت سؤال می برد ، چه رسد به اینکه در آن عناصری از مغلطه نیز بوفور یافت شود . هر چه که دست "گفتمان انحلال طلبی" در برخورد با "گفتمان اصلاحات" و به حاشیه راندن اصلاح طلبی پر و پیمان است ، در رابطه با "گفتمان سرنگونی" متناقض است . چرا که تا آنجا که به پهنه تئوریک و پروسه تغییر برمی گردد ، یگانه آلترناتیو واقعی و عینی "رفرم" هیچ جز "انقلاب" نیست . مغلطه در این نقطه است که ضروری ! می شود . این مغلطه کاری خود را در جای جای مقالات زنجیره ای او بارز می کند . هم در رابطه با ارائه آلترناتیو ، هم در مقوله چگونگی برخورد با نیروهای شرکت کننده و ماهیت آنان و هم در رابطه با وظایف آلترناتیو و شیوه های تصاحب قدرت سیاسی . جالبتر از همه حتی در بیان "تجارب تاریخی" که او از آنها یک "اصل بدیهی سیاسی" نیز ساخته است . ببینید :

"طبیعی است که در زیر سایه سنگین حکومتی که قرار است برانداخته شود و به همین دلیل روز به روز هارتر می شود ، چنین آلترناتیوی شانس شکل گرفتن ندارد. تجربه تاریخی هم از همین واقعیت خبر می دهد. آلترناتیو برانداز تنها در بیرون از حوزه نفوذ حکومت استبدادی شکل می گیرد و «از بیرون» مبارزات درونی را هدایت کرده و اسباب فروپاشی حکومت استبدادی را فراهم می سازد. این یک قاعده کلی و بدیهی است و لذا، کسانی که معتقدند نمی توان با یک آلترناتیو بیرونی حکومتی را که در درون مرزهای کشور بصورت فعال مایشاء عمل می کند برانداخت در واقع منکر یک اصل بدیهی سیاسی شده اند"

"در چند و چون آلترناتیو" ، تاکیدات از من است

جناب نوری علا اینجا باز هم مغلطه می کند . درست برعکس اگر استراتژی مورد پذیرش ایشان را ملاک قرار دهیم ، از قضا اغلب قریب به اتفاق "تجارب تاریخی" مورد اشاره او اتفاقا از این "واقعیت" خبر می دهد که اتفاقا مبارزات درونی اینچنینی ، همگی نه از بیرون که از درون جامعه هدایت شده است . مگر لخوا لسا در لهستان از بیرون عمل میکرد ؟ واسلاو هاول در چک اسلواکی چگونه ؟ کدام یک از انقلابات مخملی در اروپای شرقی و کشورهای حوزه اتحاد شوروی سابق از بیرون جامعه هدایت شده اند که نوری علا از آنها به عنوان "تجارب تاریخی" نام می برد ؟ حتی خمینی هم که اولین انقلاب مخملی تاریخ معاصر را رهبری کرد دولت موقت آلترناتیوش را در تهران و در زیر حاکمیت و در درون "حوزه نفوذ آن" معرفی کرد .

همین شورای ملی مقاومتی هم که فعلا در خارجه حضور دارد ، ابتدا در بیرون ایران و در زیردماغ و "حوزه نفوذ" همان "حاکمیت استبدادی" تشکیل شد و بعدا رهبری آن به خارج منتقل شد . تازه همین هم که در واقع تنها آلترناتیو موجود است ، تنها کاری که ندارد "هدایت مبارزات درونی" است . آلترناتیوی که در بیرون شکل بگیرد و یا در بیرون سازمان یابد ، می باید که برای تصاحب قدرت سیاسی بدنبال راه های دیگری به غیر از "هدایت مبارزات درونی" بگردد . همان راهی که فی المثل "ژنرال دوگل" در بیرون فرانسه رفت و یا همین راهی که مجاهدین خلق در بیرون ایران می روند .

انقلابات مخملی بجای خود ، کدامیک از انقلابات قهرآمیز از انقلاب فرانسه تا چین و کوبا و ویتنام تا انقلاب اکتبر از خارج هدایت شدند ؟ البته می دانم که انقلاب قهرآمیز اساسا به گروه خون ایشان نمی خورد ! ولی به عنوان یکی از آن "واقعیت" های مورد اشاره اش باید پرسید که آیا مثلا لنین از بیرون جامعه روسیه انقلاب را هدایت کرد و به پیروزی رساند ؟ آیا مائو از خارج چین انقلاب را رهبری کرد ؟ فیدل کاسترو در کوبا چطور ؟ آیا انقلابیون کوبا "استبداد باتیستا" را از خارج سرنگون کردند ؟ یا اینکه آنها "همه باهم" دست بدست داده اند تا آن "اصل بدیهی سیاسی" مورد ادعای ایشان را زیر سؤال ببرند ؟

اما نوری علا می داند که چه می خواهد . فقط حرفش را رک و پوست کنده نمی گوید . مدل پیشنهادی او چیز دیگری است . منظور او از "واقعیت" های تاریخی شاید نمونه های افغانستان ، عراق ، لیبی و درحال حاضر سوریه هست . راست می گوید . در این موارد اول آلترناتیو "در بیرون" دست سازی شده و بعد حاکمیتها فروپاشی شده اند ! و یا قرار است که بشوند . اصل داستان از این قرار است . پرسشی که برجا می ماند این است که بواقع چرا باید آن نیروهایی که قرار است در را به تخته بزنند همه را ول کرده و سراغ انحلال طلبان و سکولارهای سبز بیایند ؟

آلترناتیو یا ثقل سیاسی

بدون قدرت آلترناتیو را نمی شود ساخت . تنها قدرت است که به آلترناتیو معنا می دهد و آلترناتیو می سازد . به عبارت بهتر ، آلترناتیوی که تصاحب قدرت سیاسی را نشانه رفته است ، "ظرف" کنار هم قرارگرفتن "قدرتهای" گوناگون است . قدرت تئوریک ، قدرت نظامی ، قدرت سیاسی ، قدرت اقتصادی و قدرت سازماندهی . قدرتهایی که مستقل از بزرگ و کوچک بودنشان به لحاظ کمی ، به لحاظ کیفی در طراز نیروی آلترناتیو باشند . آلترناتیوی که فاقد این اقتدار باشد تنها نقش تدارکاتچی و یا کارگذار قدرتی دیگر (هر قدرتی) را خواهد داشت . بنابراین آنچه که باید در شرایط کنونی بدنبال آن بود نه خود آلترناتیو که پایه ریزی کانوهای قدرت طراز آلترناتیو هست . این ضرورت اگر در هیچ کجای دیگر دنیا موضوعیت نداشته باشد در سپهر سیاسی ایران بدلیل تعادل قوای شکننده ای که میان بزرگترین و منسجم ترین بخش اپوزیسیون یعنی سازمان مجاهدین خلق با دیگر اعضای پراکنده و سازمان نایافته "جبهه بزرگ براندازی" وجود دارد ، یک الزام عاجل است . بدون محاسبه وزن و جایگاه مجاهدین هیچ ، تاکید می کنم هیچ تلاشی در راستای آلترناتیوسازی به ثمر نخواهد رسید . آلترناتیو واقعی تنها با حضور این سازمان فعلیت می یابد . از سوی دیگر ائتلاف اشخاص و جریانهای کوچک با مجاهدین خلق ، جدای هر نیتی که پشت آن باشد ، در عالم واقع همه چیز می شود جز یک ائتلاف واقعی ! یعنی همان تصویری که آلترناتیو کنونی مجاهدین به بیرون ارائه می دهد . مثنی ماهیهای کوچک و پراکنده که بدنبال نهنگی غول پیکر سازماندهی شده و شناورند .

پس نه بدون مجاهدین می توان آلترناتیو ساخت و نه بدون تبدیل شدن به یک قدرت واقعی مادی و یک "ثقل سیاسی" می شود با مجاهدین به تعامل نشست . این همان پارادوکسی است که روند آلترناتیو سازی را قفل کرده و می کند .

بنابراین اگر آنچه را که من می گویم بدرجائی عاری از حقیقت نباشد ، راه حل واقعی در شرایط کنونی نه آلترناتیو سازی که ساخت کانوهای قدرت سیاسی از طریق گرد آمدن نیروهای پراکنده حول محورهای مشخص است . یعنی چپ و راست و مرکز در اپوزیسیون ابتدا به ساکن باید که نمایندگان نظری و عملی خود را پیدا کرده و تبدیل به یک "ثقل سیاسی" گردند و آنگاه به سراغ مجاهدین بروند و نه تا پیش از آن ! این آن چیزی است که واقعی بوده و می توان ساخت . نیروهای پراکنده در اپوزیسیون ایران تنها پس از بوجود آوردن کانوهای قدرت سیاسی است که به نیروهای طراز آلترناتیو تبدیل می شوند و نه پیش از آن . از میان نیروهای ضعیف و نیازمند اگر آلترناتیوی هم بیرون آید در بهترین حالت همان آلترناتیو کرزای در افغانستان و آلترناتیو چلبی در عراق خواهد بود و نه بیشتر . با این تفاوت که در آنجاها این آلترناتیوهای دست ساز ، ازدهایی چون ایالات متحده را در پس خود داشتند و در پیش رو هیچ ! در اینجا اما ، آلترناتیو دست ساز تنها ازدها را در پس پشت نخواهد داشت . نهنگ غول آسا و مضمی را نیز همچون مجاهدین خلق ، دهان گشاده درمقابل خود خواهد یافت .

بیژن نیابتی ، ۱۹ مرداد ۱۳۹۱